

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هفتم، شماره بیست و هشتم، زمستان ۱۳۹۴، ص ۵۴-۳۳

کارکردهای تعلیمی اسطوره در مثنوی مولوی

دکتر فروغ صهبا* - حسین پریراد**

چکیده

آموزه‌های اخلاقی و تعلیمی یکی از گسترده‌ترین مفاهیم و مقاصد شعر فارسی است و شاعران برای تأیید، تثبیت و پروراندن این آموزه‌ها از پشته‌های مختلفی بهره برده‌اند. هدف این مقاله بررسی کارکردهای تعلیمی باورهای اسطوره‌ای در مثنوی معنوی است که در دو حوزه باورها و موجودات اسطوره‌ای، چگونگی بهره‌گیری مولوی از آن‌ها و ویژگی‌ها و نحوه کاربردشان در راستای ادبیات تعلیمی بررسی شده است. در مثنوی مولوی، عرصه اسطوره در راستای مقاصد تعلیمی و اخلاقی بسیار گسترده است. مولوی از ویژگی‌های رفتارها و باورهای اسطوره‌ای مانند جادو و انواع آن، کوبیدن بر طبل هنگام ماه‌گرفتگی و... برای تبیین گزاره‌هایی مانند نکوهش نفس و دنیادوستی و پرهیز از فریب‌خوردن از آن‌ها و بیدار شدن از خواب غفلت استفاده کرده است. در حوزه موجودات اسطوره‌ای نیز جن و پری و غول از پربرسامترین موجودات در مثنوی

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک f-sahba@araku.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک (نویسنده مسئول) hparizad12@gmail.com

تاریخ پذیرش ۹۴/۹/۱۵

تاریخ وصول ۹۴/۶/۹

محسوب می‌شوند که مولوی از آن‌ها نیز در راستای اهداف تعلیمی و برای بیان گزاره‌های اخلاقی مانند اعتماد نکردن به هر چیز و دعوت به هوشیاری و ضرورت تقویت بینش درونی بهره گرفته است. بهره‌برداری تعلیمی از اسطوره‌ها علاوه بر عمق و ژرفا بخشیدن به این اثر، آن را از یکنواختی موجود در متون اخلاقی و تعلیمی نجات می‌دهد. ذهنیت تعلیمی مولوی توانسته است که از این حوزه فکری بشر در راستای مقاصد تعلیمی با خلاقیت و مهارت بهره ببرد.

واژه‌های کلیدی

ادبیات تعلیمی، اسطوره، آیین، جادو، مثنوی مولوی.

۱- مقدمه

ادبیات تعلیمی از قدیمی‌ترین و گسترده‌ترین شاخه‌های ادبیات است. این نوع ادبی هرگز در یک قالب خاص محدود نشده است و به همین دلیل در میان انواع ادبی دیگر از قبیل حماسی، غنایی و نمایشی و حتی زیرمجموعه‌های هر کدام از آن‌ها نمونه‌های فراوانی از ادب تعلیمی دیده می‌شود. به طور کلی، هر اثر ادبی که به قصد یاد دادن مطالبی به انسان‌های دیگر به وجود آمده باشد، در ردیف ادبیات تعلیمی قرار می‌گیرد و هر نوع آموزشی از جمله آموزش مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و... را شامل می‌شود. با این که کارکرد ادبیات تعلیمی تقریباً در همه انواع ادبی به چشم می‌خورد اما ادبیات تعلیمی دو کارکرد اصلی دارد: آموزشی و تربیتی. «دو نوع شعر تعلیمی در ادبیات ملل دیده می‌شود: نوعی که موضوع آن خیر و نیکی است (حوزه اخلاق) و نوعی که موضوع آن حقیقت و زیبایی است (حوزه شعرهایی که مسئله‌ای از علم یا ادب را می‌آموزند)» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۱۸). تقریباً در میان همه ملت‌های

جهان باستان از قبیل یونان، مصر، ایران، هندوستان و... متون تعلیمی به صورت‌های گوناگونی وجود داشته است و ادبیات در شاخه تعلیمی‌اش آثار فاخری دارد (ر.ک. داد، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۱).

در ایران به بخش اخلاقی ادبیات تعلیمی بسیار توجه شده است و این حوزه چنان اهمیت بالایی داشته است که آن را با پند و اندرز و اخلاق در یک سطح دانسته‌اند. کتاب‌ها و جملات پندآموزی که از ادب پیش از اسلام به ویژه از فارسی میانه (دوره‌های اشکانیان و ساسانیان) به طور مستقیم یا از طریق ترجمه‌های عربی آن به دست ما رسیده است، میزان اهمیت تربیت و اخلاق را نزد ایرانیان به خوبی مشخص می‌کند. ادبیات فارسی در طول قدمت چند هزار ساله خود گنجینه گران‌بهایی از پند و اندرز و آموزه‌های اخلاقی به بشر تقدیم کرده است که برخی از آن آثار در ادبیات جهان، کم‌نظیر و شاید بی‌نظیرند. تلفیق فرهنگ ایران و اسلام هم غنای خاصی به آثار ادبی فارسی در دوران اسلامی داده است. ادبیات تعلیمی در ایران به علت این که «یکی از دامنه‌دارترین و گسترده‌ترین اقسام شعر در ادبیات فارسی» را تشکیل می‌دهد و شاعران و نویسندگان هم «مسائل اخلاقی و روان‌شناسی و اجتماعی» را به صورت غیر نمایشی بیان کرده‌اند، از ادبیات تعلیمی غرب وسیع‌تر شده است (ر.ک. داد، ۱۳۹۰: ۲۱)؛ بنابراین، شاهکارهای ادبیات تعلیمی فارسی را باید در شعر جستجو کرد. از سوی دیگر، جنبه تعلیمی در بسیاری از شاهکارهای ادبی برجسته‌تر از جنبه‌های دیگر آن‌هاست. در شعر فارسی، پس از بوستان سعدی که شاهکار ادبیات تعلیمی فارسی است، شاید هیچ اثری آموزنده‌تر از مثنوی معنوی مولوی نباشد که در نوع خود، اثری تعلیمی به معنی خاص آن به شمار می‌آید. «شعر مولوی در دو حوزه شعر حکمی و تعلیمی عرفانی و غزل عارفانه، بدیع‌ترین و برجسته‌ترین نمونه شعر فارسی است» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۲۹). ساختار پیچیده و نظم‌گریز مثنوی و موضوعات و پشتوانه‌های گسترده آن، این بستر را فراهم می‌آورد که از دیدگاه‌های مختلف و حتی

متضاد بررسی شود. البته این نکته به ذات تعلیمی این اثر هم برمی‌گردد؛ زیرا آثار ادبی تعلیمی معمولاً از ماهیتی میان‌رشته‌ای برخوردارند. اسطوره هم به عنوان یکی از حوزه‌های اندیشه بشری، بسیار مورد توجه مولوی قرار گرفته تا حدی که وی علاوه بر اسطوره‌های رایج، برخی باورهای اصیل اسطوره‌ای را هم در متن ابیات یا حکایات آموزنده مثنوی گنجانده است. هر چند مفاهیم متنوع و عالی مثنوی به خودی خود توانایی جذب مخاطب عام و خاص را دارد اما می‌توان استفاده مولوی از باورهای اسطوره‌ای را نیز یکی از عوامل عمیق‌تر کردن مباحث این اثر دانست. در این مقاله کوشیده‌ایم تا این جنبه از کار مولوی را در مثنوی معنوی نشان دهیم.

پیشینه تحقیق

نوشته‌های فراوانی درباره مثنوی و ارزش تربیتی و اخلاقی آن وجود دارد. به عنوان مثال، غلامرضا رحمدل در مقاله «اخلاق اجتماعی در مثنوی» این اثر را از حیث اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی، اخلاق اجتنابی و فلسفه اخلاق بررسی کرده است. فرزاد قائمی نیز در مقاله‌ای با عنوان «نقش فلسفه تمثیلی در داستان‌پردازی‌های مولانا در مثنوی»، کارکرد تعلیمی را یکی از کارکردهای تمثیل دانسته، آن را از این دیدگاه مطالعه کرده است اما تاکنون درباره کارکرد اسطوره و نقش آن در پروراندن آموزه‌های اخلاقی و تعلیمی در مثنوی مطلب مستقلی نوشته نشده است. نتیجه مقاله حاضر از یک‌سو نشان‌دهنده پشتوانه‌های عمیق فکری مثنوی معنوی است و از سوی دیگر، قدرت مولوی را در برداشت‌های تعلیمی از حوزه‌های مختلف اندیشه بشری نشان می‌دهد.

۲- ارتباط ادب تعلیمی و اسطوره

ادبیات در مفهوم عام و کلی خود همه جلوه‌های فرهنگ هر ملتی را شامل می‌شود و هر دستاورد بشری - چه مکتوب و چه غیرمکتوب - را در بر می‌گیرد. آموزش اخلاق و

علوم نیز بخش زیادی از ادبیات را به خود اختصاص داده است. ادبیات در طول تاریخ هم حافظ فرهنگ جامعه بوده است و هم یکی از عوامل گسترش و انتقال آن از نسل‌های گذشته به نسل‌های بعدی به شمار می‌رود (ر.ک. رضی، ۱۳۹۱: ۱۱۳). حفظ، گسترش و انتقال فرهنگ از راه ادبیات و آموزش آن امکان‌پذیر است و همین نکته نشان می‌دهد که یکی از کارکردهای بسیار مهم ادبیات، کارکرد تعلیمی آن است. اهمیت این مسئله تا جایی است که برخی کارکرد تعلیمی را کارکرد اصلی ادبیات دانسته‌اند (ر.ک. همان: ۱۰۴)؛ بنابراین، انتقال این فرهنگ شفاهی به نسل‌های بعدی، چه در قالب ادبیات تعلیمی و چه در قالب اسطوره‌ها، همیشه مورد توجه بزرگان هر قوم بوده است. از سوی دیگر، یکی از کارکردهای اسطوره، کارکرد تعلیمی آن است؛ زیرا «مهم‌ترین کارکرد اسطوره عبارت است از کشف و آفتابی کردن سرمشق‌های نمونه‌وار همه آیین‌ها و فعالیت‌های معنی‌دار آدمی، از تغذیه و زناشویی گرفته تا کار و تربیت و هنر و فرزاندگی» (الیاده، ۱۳۹۲: ۱۷).

شاید در نگاه نخست، اسطوره و باورهای مبتنی بر آن شبیه عقاید خرافی یا اعتقادات عامیانه باشد اما پیشینه بسیار طولانی باورهای اسطوره‌ای و آداب و سنن مرتبط با آن بیانگر این امر است که اسطوره در دوران درازی از زندگی بشر نقش اول را در جهان‌بینی وی ایفا کرده است. «امروزه اندیشه اسطوره‌ای بدنام شده است و غالباً آن را به عنوان پدیده‌ای غیرعقلانی و بی‌بنیاد کنار می‌گذاریم» (آرمسترانگ، ۱۳۹۰: ۲). جهان‌بینی اسطوره‌ای در جستجوی پاسخ دادن به پرسش‌هایی است که برای انسان در برخورد با جهان پیرامون او به وجود آمده است. مهرداد بهار معتقد است که اسطوره علاوه بر تبیین جهان، پاسخ‌گوی نیازهای مادی و روانی انسان هم هست (ر.ک. بهار، ۱۳۷۴: ۲۰۵). همین مطلب، یعنی پاسخ‌گو بودن اسطوره در مواجهه با مسائل اساسی زندگی بشر، رنگی فلسفی، اخلاقی و تعلیمی به جهان‌بینی اسطوره‌ای داده است.

«اسطوره در واقع نوعی زبان فلسفی بود، منتها بیان ابتدایی فلسفی که مبتنی بر استدلال تمثیلی بود. اسطوره علاوه بر این برداشت فلسفی، از لحاظ ایدئولوژیک هم ساختار اجتماعی را که صاحبان اسطوره در آن می‌زیستند، توجیه می‌کرد» (بهار، ۱۳۷۴: ۲۰۶).

۳- تلفیق اسطوره و تعلیم در مثنوی

با نگاهی دقیق و عمیق به مفاهیم موجود در مثنوی معنوی درمی‌یابیم که خالق این اثر به صورت‌های گوناگونی از باورهای اسطوره‌ای بهره برده است. مولوی در به کار بردن اسطوره‌ها از هیچ نظم و قاعده مشخص یا از پیش تعیین شده‌ای پیروی نمی‌کند. همان طور که در سرودن مثنوی هم همین شیوه را داشته، پیرو جریان سیال ذهن خود بوده است؛ بنابراین، نمی‌توان استفاده از اندیشه‌های اسطوره‌ای را به یک بخش یا یک موضوع خاص از مثنوی محدود کرد. مولوی هم در مباحث اخلاقی و دینی و داستان‌های تاریخی و تمثیلی و هم در بیان احوال شخصی خود از اساطیر مختلف بهره می‌گیرد. او اثر تعلیمی خود را به گونه‌ای سروده که هر کس به اندازه درک و معرفت خود می‌تواند بهره‌ای از کلام شیوا و عمیق او بیابد. توجه به مخاطب عام سبب شده است که مولوی بسیاری از مطالب را به قدر فهم مردم عادی که مخاطبان واقعی او هستند، بیان کند. برای آموزش مطالب مهم تربیتی و اخلاقی به کسانی که توانایی فهم کامل این‌گونه مسائل را ندارند، شاید لازم باشد که انسان برخلاف عقل و فهم خود سخن بگوید، همان‌طور که پدری با کودک خردسال خود سخن می‌گوید. به عبارت دیگر، باید غیر مستقیم و به زبان کودکانه سخن گفت تا مخاطب کم‌اطلاع بتواند نکات اخلاقی و پیام‌های تربیتی را درک کند و در عمل آن‌ها را به کار بیند. این همان نکته‌ای است که مولوی هم به آن اشاره می‌کند:

از پی تعلیم آن بسته دهن
از زبان خود بیرون بایند شدن

در زبان او بیاید آمدن تا بیاموزد ز تو او علم و فن
(مولوی، ۱۳۸۶: ۲/ ۲۹۵)

باورهای اسطوره‌ای از راه‌های متعددی وارد آموزه‌های مثنوی مولوی شده است و حتی گاهی ساختار اسطوره‌ای به آن بخشیده است. نمود این مسئله تا حدی است که بسیاری از اشارات و نکات اسطوره‌ای را با اندکی تأمل می‌توان در خلال داستان‌های مثنوی دید. «نویسندگان و شعرا قرن‌ها پس از آن که منظومه اساطیر جنبه اعتقادی خود را از دست داده است، از اسطوره‌های کهن در پیرنگ‌ها، حکایت‌ها و تلمیحات خود بهره گرفته‌اند» (داد، ۱۳۹۰: ۳۵). از سوی دیگر، داستان‌های مثنوی را نمی‌توانیم به زمان و مکان دقیق و مشخصی محدود و مقید بدانیم؛ زیرا در بسیاری از قسمت‌های مثنوی شخصیت‌های اصلی ارتباط چندانی با تاریخ و جغرافیای بیرونی ندارند. این شخصیت‌ها معمولاً یا غیر تاریخی هستند یا این‌که زمان آن‌ها و شرح حالشان مرتبط با جایگاه تاریخی آن‌ها نیست و هدف مولوی فراتر از ارتباط دادن آن شخصیت‌ها با تاریخ و زمانه آن‌هاست. شاید بتوانیم ادعا کنیم که بسیاری از این شخصیت‌ها به نماد تبدیل شده‌اند و غالباً در زمره بزرگان دین یا مذهب (پیامبران و اصحابشان) یا بزرگان سیر و سلوک و تصوف (عرفای مشهور) قرار دارند. «مثنوی که در دنیای ماورای زمان سیر دارد، مثل دنیای اساطیر مربوط به آغاز خلقت، از نوعی تجلی مرموز و توصیف ناپذیر لبریز است که دائم گوینده و مخاطب هر دو را به قلمرو ماورای تاریخ و دنیای سابق بر عالم آفاق و انفس واپس می‌راند» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۲۳). ظاهراً مولوی خودش هم از این مسئله آگاه است چنان که می‌گوید:

این حکایت گفته شد زیر و زبر همچو فکر عاشقان بی پا و سر
سر ندارد چون ز ازل بوده است پیش پا ندارد با ابد بوده است خویش

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱/ ۱۳۱)

اگر موضوعاتی را که مولوی به آن پرداخته است دسته‌بندی کنیم، خواهیم دید که یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین دغدغه‌های ذهنی مولوی در مثنوی، انسان و رابطه او با جهان آفرینش و نیز با خالق هستی است. «آثار پر حجم مولوی تصویری متنوع و رنگارنگ از خدا، انسان، جهان و رابطه درونی این سه واقعیت عرضه می‌کنند» (چیتیک، ۱۳۸۲: ۸). مولوی می‌خواهد راه‌هایی انسان را از بند تعلقات زودگذر دنیایی به او نشان دهد و او را به سوی زندگی جاوید سوق دهد و این همان چیزی است که اسطوره در پی آن است و در حقیقت، «راز نهایی اسطوره» هم همین است؛ یعنی «آموختن نحوه نفوذ در هزارتوی زندگی به گونه‌ای که ارزش‌های معنوی زندگی مجال بروز و ظهور پیدا کند» (کمبل، ۱۳۸۹: ۱۸۰). ادبیات در جهان امروز تنها محدود به یک حوزه خاص نیست بلکه کارکردهای ادبیات، بیشتر تلفیقی از چند کاربرد مختلف یا مشابه است و به همین علت، آثار برجسته ادبی غالباً کارکردی چندگانه دارند. مثنوی هم از این قاعده مستثنی نیست. مولوی از بیشتر امکانات زبانی، ادبی، هنری، اجتماعی و فرهنگی موجود در عصر خود برای تعلیم نوع انسان بهره می‌برد. شاید به همین علت است که در کنار طرح مسائل بسیار دشوار کلامی و فلسفی، شاهد مطالب و داستان‌های عامیانه و حتی هزل‌آمیز هم در مثنوی هستیم. مولوی آگاهانه تلاش کرده است تا کمتر از حوادث جاری روزگار خود تأثیر بپذیرد به گونه‌ای که در مثنوی جز چند اشاره جزئی به اشخاص و حوادث قرن هفتم، نکته خاصی از این لحاظ وجود ندارد. «دنیای مثنوی غالباً در خارج از اقلیم زمان و مکان سیر می‌کند و با دنیای آفریننده آن کمتر تماس و اصطکاک آشکار دارد» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۶۷). شاید مولوی نمی‌خواست است که اثرش به یک کتاب خشک و بی‌روح صرفاً اخلاقی تبدیل شود. حتی بسیاری از داستان‌های مثنوی به گونه‌ای است که اشخاص و نام‌ها تحت تأثیر هدف اخلاقی و پیام داستان قرار می‌گیرند و چهارچوب تعلیمی آن استوارتر و ماندگارتر است. «شعر

حکمی و تعلیمی مهم‌ترین و نخستین تعهدش ابلاغ معرفت در یکی از حوزه‌های اندیشه بشری است» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۲۵۵). اسطوره هم یکی از همین حوزه‌های اندیشه بشر است که توجه مولوی را به خود جلب کرده است و او با استفاده بجا از باورهای اسطوره‌ای و رسوم جادویی توانسته است تعلیمات اخلاقی خود را بهتر و عمیق‌تر بیان کند.

۴- تعلیمات اخلاقی بر پایه جلوه‌های اسطوره‌ای در مثنوی

مولوی باورهای اسطوره‌ای گوناگونی را در مثنوی معنوی به کار برده، از برخی از آنها برای تعلیم نکات اخلاقی و آموزشی استفاده کرده است. او در این شیوه کاربرد از نظم و ترتیب خاصی پیروی نمی‌کند بلکه به تناسب بحثی که پیش می‌آید، از این‌گونه باورهای کهن استفاده می‌کند. علاوه بر این، گاهی از یک اعتقاد اسطوره‌ای در چند زمینه تربیتی مختلف بهره می‌برد و آموزه‌های اخلاقی خود را بهتر و ملموس‌تر برای مخاطبانش بیان می‌کند. می‌توان آموزه‌های تعلیمی مثنوی را از منظر کاربرد عناصر اسطوره‌ای در دو حوزه بررسی کرد: باورها و رفتارهای اسطوره‌ای و موجودات اسطوره‌ای.

۴-۱- تعالیم اخلاقی بر پایه رفتارهای اسطوره‌ای

ذهنیت جستجوگر مولوی سبب شده است که بسیاری از پدیده‌های عالم، نظر او را به خود جلب کنند. «جای تردیدی نیست که مولانا صدها مسئله علمی تحقیقی را مورد توجه قرار داده، حتی ابتکارهای بسیار جالب را هم دارا بوده است مانند حدس وجود جاذبیت و مسائل مربوط به روان‌کاوی» (جعفری، ۱۳۵۷: ۲۳). پس اگر موضوع پرکاربردی مانند اسطوره و امور مربوط به آن، ذهن او را به خود مشغول داشته است، چندان عجیب به نظر نمی‌آید. وی از این پشتوانه عمیق برای اخذ گزاره‌های اخلاقی و تقویت آنها بهره برده است. کاربرد رفتارهای اسطوره‌ای در راستای اهداف تعلیمی در مثنوی بسیار پربسامد و متنوع است و تنها به چند مورد آن اشاره می‌شود:

۴-۱-۱- تعلیم بر پایه رفتار اسطوره‌ای بر طبل کوبیدن هنگام خسوف

رسم بر طبل یا ظروف کوبیدن برای فراری دادن اژدهایی است که به اعتقاد عوام‌الناس ماه را اسیر خود کرده یا بلعیده است. مردم با این کار می‌خواهند که به ماه کمک کنند. «یاری مردم در این راه در همه مناطق روستایی ایران با طبل زدن، کوبیدن بر مس و گاهی تیراندازی به جانب آسمان همراه است» (هینلز، ۱۳۸۹: ۲۵۶). مولوی در ابیات زیر برای نشان دادن زشتی غرور، از فرعون که نماد غرور و تکبر محسوب می‌شود، نام می‌برد و برای تقویت گزاره تعلیمی بیدار شدن از خواب غرور و ملموس ساختن آن، از اندیشه و رفتار اسطوره‌ای بر طبل کوفتن بهره می‌برد. تنها با دانستن اصل این اندیشه است که مخاطب متوجه می‌شود ادعای خدایی فرعون چیزی جز یک تصور واهی نیست و همین غرور و کینه و حسد بود که عاقبت سبب گمراهی او شد. فرعون در مناجات شبانه‌اش با خداوند می‌گوید:

چون خسوف آمد چه باشد چاره‌ام؟	بهتر از ماهی نبود استاره‌ام
مه گرفت و خلق پنگان می‌زنند	نوبتم گریب و سلطان می‌زنند
ماه را زآن زخمه رسوا می‌کنند	می‌زنند آن طاس و غوغا می‌کنند
زخم طاس آن ربی الأعلی من	من که فرعونم ز خلق ای وای من
(مولوی، ۱۳۸۶: ۱/۱۱۳)	

۴-۱-۲- تعلیم بر پایه رفتار اسطوره‌ای جرعه بر خاک افشاندن

جرعه شراب را بر خاک ریختن یکی از قدیمی‌ترین رسوم جوامع بشری است که بازمانده پرستش خدایان است و در ادبیات فارسی و عربی معمولاً نشان جوانمردی شخص محسوب می‌شود و حتی به صورت ضرب‌المثل درآمده است (و للأرض من كأس الکرام نصیب). این کار ریشه در اعتقادات جوامع کشاورزی برای بارور کردن زمین و افزایش محصول دارد، دقیقاً مانند کارهای دیگری در این زمینه از قبیل قربانی

خون. یونانیان «به عنوان سپاسگزاری از عطیه خدای شراب به هنگام نوشیدن آن جرعه‌ای بر خاک می‌افشانند و به عبارت دیگر، هدیه‌ای نثار می‌کردند؛ بنابراین رسم جرعه بر خاک افشاندن اصلاً یک رسم دینی بوده که در مراسم مذهبی به کار می‌رفته است و هنوز هم در نزد ملل و اقوام بر جای است» (یاحقی، ۱۳۹۱: ۲۸۶). مولوی معتقد است که جان ما انسان‌ها با ارزش و تن ما بی‌ارزش است چون خداوند بر خاک ما شراب صفا ریخته است و همه جا آثار این لطف او در جان ما مشاهده می‌شود. او با استفاده از این اندیشه اسطوره‌ای، گزاره عرفانی روح رحمانی داشتن انسان را ترسیم می‌کند:

جرعه‌ای بر ریختی زان خفیه جام بر زمین خاک من کأس الکرام
هست بر زلف و رخ از جرعه‌ش نشان خاک را شاهان همی‌لیسند از آن
(مولوی، ۱۳۸۶: ۵ / ۶۵۹)

او در این قسمت از مثنوی بارها از رسم جرعه‌افشانی بر خاک نام می‌برد و زیبایی و دلربایی و جذابیت ظاهر این جهان را ناشی از همین جرعه‌افشانی پروردگار بر عالم هستی می‌داند. به همین دلیل، طبیعت و مظاهر آن هم مثل انسان ارزش می‌یابد؛ زیرا هر آفریده دیگری نیز جلوه‌ای از وجود خداوند را دارد. این آموزه عرفانی با بهره‌گیری از این اصل اسطوره‌ای تبیین شده است. مولوی در بخشی دیگر، با به کارگیری همین اندیشه کهن، برخی گزاره‌های تعلیمی و اخلاقی چون جوانمردی، تواضع و فروتنی را منعکس می‌کند:

یا به یاد این فتاده خاک‌بیز چون که خوردی جرعه‌ای بر خاک ریز
(همان: ۷۹/۱)

در بیتی دیگر، برای تبیین این آموزه اخلاقی که وفاداری موجب به دولت رسیدن شخص است، باز از این باور اسطوره‌ای بهره می‌گیرد:

جرعه بر خاک وفا آن‌کس که ریخت کی تواند صید دولت زو گریخت؟

(مولوی، ۱۳۸۶: ۵ / ۶۸۲)

۴-۱-۳- تعلیم بر پایه باور اسطوره‌ای چشم زخم

در دوران اسطوره‌ای این تصور وجود داشته است که همه چیز جان دارد و به تناسب قدرت آن چیز، باید از آن ترسید یا از آن گریخت. «انسان اسطوره‌ای برای غلبه بر ترس خود در برابر نیروهای طبیعت و همچنین بر اثر نادانی خویش به دنبال نیرو یا نیروهایی می‌گشته تا وی را در برابر نیروهای سهمگین و هراسناک طبیعت، یاری رساند» (اتونی، ۱۳۹۰: ۲۳۴). پس باید از راه‌های مختلف برای رضایت یا دفع آن قدرت ناشناخته کوشید. از این‌جاست که اعمال گوناگونی به اسم آداب و آیین‌های بومی یا مذهبی در میان جوامع مختلف به وجود آمد و به مرور زمان گسترش یافت. از قربانی کردن (انسان و غیر انسان) گرفته تا نذر کردن و حمل اوراد و تعویذها، همه و همه، بازتاب این تفکر کهن برای به دست آوردن رضایت خدایان و دور کردن خشم و انتقام آنان است. جادوگران «از افسون‌ها، اوراد و اعمال جادویی برای باطل کردن و بی‌اثر ساختن اثرات زیان‌بار جادو، رماندن دیوان و نیروهای زیانکار و درمان بیماری‌ها استفاده می‌کردند» (باغ بیدی، ۱۳۸۸: ۲۳۹/۱۷). یکی از این موارد که موجب ترس مردم بوده و هنوز هم هست، چشم زخم است. این عقیده که برخی انسان‌ها می‌توانند با چشم خود در روند وقایع و امور جاری عالم و آدم تأثیر منفی بگذارند، نه تنها در میان مردم کاملاً پذیرفته شده است که حتی متون دینی هم حقیقت آن را تأیید می‌کنند. به عنوان نمونه آیه ۵۱ سوره قلم (و إن یکاد الذین کفروا...) را می‌توانیم نام ببریم که امروزه در اماکن عمومی و خصوصی به عنوان تعویذی برای چشم زخم کارکرد فراوانی دارد. «چشم زخم از سنت‌های جاهلی عرب است که در فرهنگ ایران دوران اسلامی رواج یافته است و در فرهنگ غرب هم کم و بیش هست» (یاحقی، ۱۳۹۱: ۳۰۳). مردم برای این که از چشم زخم در امان باشند، از راه‌های مختلفی به مقابله با این دشمن پنهان برمی‌خیزند که یکی از این راه‌ها قرار دادن سر خر در میان بوستان یا جالیز است تا محصولات کشاورزی از خطر نابودی ناشی از چشم بد دیگران حفظ شود. مولوی از این اعتقاد مردم که ریشه در

باورهای بسیار کهن اسطوره‌ای دارد، در تفهیم بهتر این نکته استفاده می‌کند که آنچه مهم است معنویت و باطن امور است نه صورت بیرونی و ظاهری آن:

نطق جان را روضه جانستی	گر ز حرف و صوت مستغنیستی
این سر خر در میان قنـدزار	ای بسا کس را که بنهاده است خار
ظن ببرد از دور کان آن است و بس	چون قـچ مغلوب وا می‌رفت پس
صورت حرف آن سر خر می دان یقین	در رز معنی و فردوس برین
ای ضیاء الحق حسام الدین در آر	این سر خر را در آن بطیـخ زار
تا سر خر چون بمرد از مسلـخه	نشو دیگر بخشش آن مطبـخه

(مولوی، ۱۳۸۶: ۵ / ۶۳۹-۶۳۸)

۴-۱-۴- تعلیم بر پایه باورهای اسطوره‌ای - جادویی

جادو کلمه‌ای ایرانی است که به صورت‌های مختلف وارد زبان‌های دیگر نیز شده است. «این کلمه در پهلوی یاتوکیه (جادویی) و یاتوک (جادو) شده است. یاتو در اوستا به همان معنی است که امروزه در فارسی از کلمه جادو اراده می‌کنیم» (اوشیدری، ۱۳۸۹: ۲۲۹). به طور خلاصه می‌توان گفت: «جادو یا سحر، مجموعه باورها، اعمال، فنون و روش‌هایی است که به کارگیری آن‌ها برای کنترل یا دگرگون کردن شرایط فراطبیعی و محیط زیست و رسیدن به مقاصد و اهداف نیک یا بد، مؤثر و سودمند پنداشته می‌شده است» (باغ بیدی، ۱۳۸۸: ۱۷/۲۲۹). شباهت‌های بسیاری میان آداب جادویی و عرفان اسلامی وجود دارد که با وجود تفاوت در هدف، انکارناپذیرند. مولوی هم به عنوان یک عارف مسلمان از این‌گونه آداب و رسوم در تعلیمات عرفانی و اخلاقی خود استفاده کرده است. «چیرگی بر آتش همراه با سایر اعمال اعجاب‌انگیز شمنی: عروج، پرواز ساحری، ناپدید شدن، روی آب راه رفتن و مانند آن، در میان عرفای اسلام شواهدی دارد» (الیاده، ۱۳۷۵: ۹۵). از آن‌جا که کارهای جادوگران امری موقتی و فانی و زودگذر است، مولانا از این‌گونه رفتارها برای نشان دادن این آموزه که

نباید به داشته‌های دنیوی دل خوش کرد، بهره گرفته است. در ابیات زیر، جهان همانند جادوگری تصور شده است که عمر گرانبهای ما را با حيله و نیرنگ می‌رباید و در نهایت، ما را زیانکار و پشیمان به حال خود رها می‌کند:

ساحران مهتاب پیمایند زود	پیش بازرگان و زر گیرند سود
سیم بر بایند زین گون پیچ پیچ	سیم از کف رفته و کرباس هیچ
این جهان جادوست ما آن تاجریم	که از او مهتاب پیموده خریم
گز کند کرباس پانصد گز شتاب	ساحرانه او ز نور ماهتاب
چون ستد او سیم عمرت ای رهی	سیم شد کرباس نی کیسه تهی

(مولوی، ۱۳۸۶: ۵ / ۶۸۴)

کسی که با چنین عمل جادوگرانه‌ای فریب بخورد، سرانجام سیم عمرش را از دست می‌دهد و در عوض آن هیچ چیز نخواهد داشت. تعلیم این آموزه اخلاقی (قدر وقت و عمر را دانستن) با استفاده از یک رسم جادویی، بسیار مؤثرتر از خطاب مستقیم به مخاطب است. مولوی در جایی دیگر، نفس را به جادوگری مانند کرده است که قدرت تشخیص و تمیز را از انسان می‌گیرد. او بنا بر همین دیدگاه معتقد است که نباید فریب وعده‌های نفس را خورد؛ زیرا ظاهر و باطنش متضاد است و همانند جادوگران واقعیت را طور دیگری برای ما جلوه می‌دهد:

وعده‌ها بدهد تو را تازه به دست	که هزار انبار آن‌ها را شکست
عمر اگر صد سال خود مهلت دهد	اوت هر روزی بهانه‌ی نو نهد
گر مگوید وعده‌های سرد را	جادوی مردی ببیندد مرد را

(مولوی، ۱۳۸۶: ۲ / ۲۵۷)

مولوی در جای دیگری بر همین قدرت جادوی نفس و تأثیر آن در فریب انسان تأکید دارد که مانند اغلب موارد مشابه، در بردارنده گزاره اخلاقی و تربیتی فریب نخوردن از نفس است:

سحر کاهی را به صنعت که کند	باز کوهی را چو کاهی می‌تند
زشت‌ها را نغز گرداند به فن	نغزها را زشت گرداند به ظن
کار سحر این است کو دم می‌زند	هر نفس قلب حقایق می‌کند
آدمی را خر نماید ساعتی	آدمی سازد خری را و آیتی
این چنین ساحر درون توست و سر	إن فی الوسواس سحراً مستتر

(همان: ۶۹/۳)

هرچند مردم عادی در توضیح و تبیین علل اصلی اعتقادشان به خرافات ناتوان هستند اما بسیاری از خرافات رایج در میان مردم ریشه در اسطوره و جادو دارد. «شاید کمتر کسی باشد که به گونه‌ای درگیر اندیشه‌های به اصطلاح خرافی نباشد؛ البته حوزه معنایی خرافه نیز گسترده و به معنای اسطوره نیز در ادب عرب به کار رفته است. به هر روی، جستجو در آراییی که خرافی دانسته شده‌اند و می‌شوند، زیرساخت‌ها و بن‌مایه‌های جادویی آن‌ها را آشکار می‌سازد» (دماوندی، ۱۳۸۴: ۲۸۹). در دفتر سوم مثنوی وقتی که مولوی از دو جوان یاد می‌کند که در حقانیت رسالت حضرت موسی (ع) شک دارند، ضمن معرفی آن‌ها به چندین امر جادویی و باور اسطوره‌ای اشاره می‌کند، مثل شیر دوشیدن از ماه، سفر بر روی خُم، بافتن لباس از نور ماه و... (مولوی، ۱۳۸۶: ۳/ ۳۶۱). این طول و تفصیل دادن او برای نتیجه‌گیری اخلاقی از داستان است و اطناب او بی‌گمان برای عمق بخشیدن و تفهیم دقیق نکته تعلیمی مورد نظر اوست. تأکید او بر این است که همان کارهای شگفت‌انگیز جادویی را می‌توان با تفکر و مراقبه هم به دست آورد، با این تفاوت که دیگر مانند جادو مخرب و ناپسند نیست:

چون دبیرستان صوفی زانو است حل مشکل را دو زانو جادو است

(همان)

۴-۲- جایگاه موجودات اسطوره‌ای در گزاره‌های تعلیمی مثنوی

موجودات خیالی در اسطوره‌ها و حماسه‌ها از جایگاه بلندی برخوردار هستند و بسیاری

از آن‌ها هنوز هم در اعتقادات و باورهای مردم جامعه وجود دارند. مولوی هم بارها و بارها از جانورانی که وجود خارجی ندارند، نام برده است. جن و پری و غول از پرکاربردترین موجودات اسطوره‌ای در مثنوی هستند که مولوی ضمن اشاره به ویژگی‌های این موجودات، از آن‌ها برای تبیین و تقویت گزاره‌های تعلیمی بهره برده است.

۴-۲-۱- کارکرد موجود اسطوره‌ای پری در تعالیم اخلاقی

شاید با شنیدن نام پری، افسانه‌ها و داستان‌های عامیانه برای ما تداعی شود؛ زیرا قصه‌های پریان جزء جدانشدنی ادبیات عامه بسیاری از ملتهاست اما حقیقت امر چیز دیگری است چون پری موجودی اسطوره‌ای است که هم خوب است و هم بد. سرکاراتی پس از نقد عقاید مختلف درباره ریشه این کلمه، آن را به معنی «زاینده و بارور» می‌داند و به مفهوم مثبت آن در اساطیر اشاره دارد و می‌نویسد: «پری‌ها در یک زمان، زنایزدان [الهه‌های] باروری و زایش بودند و در این نقش بسان زنان جوان بسیار زیبا و فریبنده تصور می‌شده‌اند که تجسم ایزدینه میل و خواهش تنی بودند... ولی بعدها بر اثر تغییر و تحول ارزش‌های اخلاقی و به ویژه دین‌آوری زردشت... از انجمن ایزدان رانده شدند و دگرگونی جوهری پیدا کرده، در آیین زردشتی و دین مزدیسنا به صورت بوده‌های اهریمنی درآمدند» (سرکاراتی، ۱۳۵۰: ۷). بسیاری از کارهای جادوگران با تسخیر ارواح یا استفاده از نیروهای پنهان در جهان صورت می‌پذیرد که پری در رأس آنان قرار می‌گیرد. «چون راه‌های تلفیق و ارتباط میان ناخودآگاه و خودآگاه را حرامیان منطق و اخلاق گرفته‌اند، لذا برای برقراری تماس با روان نهفته و پری که تجسمی از آن است، باید به جادو و افسون متوسل شد و به پری‌خوانی و پری‌داری پرداخت» (همان: ۳۰). در متون بعد از اسلام معمولاً جن و پری با تسامح به یک معنی به کار برده شده‌اند. تسخیر جن و پری و وادار کردنشان به انجام اموری که خواسته شخص تسخیرکننده است، از مهم‌ترین بخش‌های جادوگری است. پری از

پرکاربردترین موجودات اسطوره‌ای در مثنوی است که کارکردهای تعلیمی گوناگونی یافته است. به عنوان مثال، در ماجرای عبدالغوث در دفتر ششم مثنوی، او پس از زندگی نه ساله میان جماعت جن و پری و آنگاه بازگشت یک ماهه به زندگی انسانی، بار دیگر برای همیشه به میان اجنه و پریان می‌رود. این گونه داستان‌ها بیانگر تلاش فرد عارف برای نجات از قید و بندهای زندگی بشری است که البته آموزه‌های اخلاقی دیگری را هم در بطن خود دارد. «اسطوره‌های مربوط به پرواز و عروج که در همه فرهنگ‌ها دیده می‌شود، بیانگر میلی همگانی به بالا رفتن و رها شدن از قید شرایط انسانی‌اند» (آرمسترانگ، ۱۳۹۰: ۱۷). در حقیقت، زیرساخت این حکایت، تأکیدی بر رهایی انسان از زندگی روزمره و تلاش برای رسیدن به یک زندگی بالاتر و بهتر و به عبارتی، تولد دوباره در جمع از ما بهتران است.

بعد نه سال آمد او هم عاریه
گشت پیدا باز شد متواریه
یک مهی مهمان فرزندان خویش
بود و زآن پس کس ندیدش رنگ یش
(مولوی، ۱۳۸۶: ۶/ ۹۲۲)

علاوه بر این، باید یادآوری کنیم که این واقعه، یعنی زندگی در جمع موجودات پنهان از چشم بشر، برخاسته از اندیشه‌ای اسطوره‌ای است که نمود خاص آن را در شمنیسم می‌بینیم. «این واقعیت که شمن همسری آسمانی دارد و او در آسمان هفتم برای شمن غذا آماده کرده و با او هم‌بستر می‌شود، دلیل دیگری است که او تا حدی در شرایط نیمه‌الهی سهیم است و شاهدهی بر این امر که شمن، قهرمانی است که مرگ و تجدید حیات را تجربه کرده و در نتیجه از زندگی دوم خویش در آسمان‌ها لذت می‌برد» (الیاده، ۱۳۸۸: ۱۴۵). البته در فرهنگ عامیانه مردم جهان، عکس این قضیه هم صادق است، یعنی پری عاشق انسان می‌شود و در نهایت او را ترک می‌کند. این موضوع که پری، شوهر انسانی‌اش را مدتی پس از بچه‌دار شدن ترک می‌کند، مضمونی است که میان ملل مختلف رواج دارد (همان).

۴-۲-۲- تعلیم بر پایه ویژگی‌های اسطوره‌ای غول

موجود اسطوره‌ای دیگری که در مثنوی نمود قابل ملاحظه‌ای به خصوص از منظر ادب تعلیمی یافته است، غول است. «غول، زنی است که در صحرا روزگار می‌گذراند. وی به صورت‌های گوناگون ظاهر می‌شود و مسافران را گمراه ساخته، آنان را می‌آورد» (کریستن‌سن، ۱۳۵۵: ۱۰۹). این موجودات با شخص ربوده شده گاه خوب رفتار می‌کنند و گاه بد. آنچه در میان مردم رواج دارد، رفتار بد آن‌ها با انسان است. مولوی برای تعلیم این آموزه که باید همیشه به یاد خدا بود و نباید برای رهایی از گمراهی به هر کس اعتماد کرد، از این ویژگی غول بهره می‌گیرد و می‌گوید موجوداتی در این جهان وجود دارند که انسان‌ها را می‌ربایند یا از راه به بی‌راهه می‌برند؛ بنابراین، انسان نیازمند شخصی است که راه را به او نشان دهد یا این‌که باید خود انسان با بصیرت درونی و شناخت قلبی از این مسیر خطرناک، به سلامت عبور کند:

یا محک باید میان جان خویش	ور ندانی ره مرو تنها تو پیش
بانگ غولان هست بانگ آشنا	آشنایی که کشد سوی فنا
بانگ می‌دارد که هان ای کاروان	سوی من آید نک راه و نشان
نام هر یک می‌برد غول ای فلان	تا کند آن خواجه را از آفلان
چون رسد آنجا ببیند گرگ و شیر	عمر ضایع راه دور و روز دیر
چون بود آن بانگ غول آخر بگو	مال خواهم جاه خواهم و آب رو
از درون خویش این آوازه‌ها	منع کن تا کشف گردد رازها
ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز	چشم نرگس را از این کرکس بدوز

(مولوی، ۱۳۸۶: ۲/۲۰۳)

نفس انسان مانند غولی است که انسان را از راه راست منحرف می‌کند و سبب بدبختی و هلاکت او می‌شود. از دیدگاه مولوی چاره کار این است که انسان دانش و بینش درونی داشته باشد یا این‌که از راهنمایی انسان خردمندی در این راه استفاده کند:

پیر را بگزین که بی پیر این سفر
آن رهی که بارها تو رفته ای
پس رهی را که ندیدی تو هیچ
گر نباشد سایه او بر تو گول
هست بس پرآفت و خوف و خطر
بی قلاووز اندر آن آشفته‌ای
هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ
بس تو را سرگشته دارد نفس غول
(همان: ۱/ ۱۳۲-۱۳۱)

جدول گزاره‌های اسطوره‌ای در مثنوی و کارکرد تعلیمی آن‌ها

کارکرد تعلیمی و آموزه‌های اخلاقی آن	باور و رفتار اسطوره‌ای
پرهیز از غرور و حسد و فراموش کردن خداوند	بر طبل کوبیدن هنگام خسوف
تبیین اصل رحمانی داشتن انسان، جوانمردی و تواضع، تأکید بر وفاداری برای رسیدن به سعادت	جرعه بر خاک افشاندن
تأکید بر گرایش همیشگی به معنویت و امور باطنی، توجه به جان و بی‌اعتنائی به جسم	چشم زخم و آیین دفع آن (سر خر در جالیز)
لزوم هوشیاری در برابر نفس و فریب نخوردن از آن، پرهیز از اتلاف عمر و وقت، اهمیت تفکر و مراقبه و تشویق مخاطب به خلوت‌گزینی	جادو و کارهای مختلف و شگفت‌انگیز جادویی
ضرورت رها شدن از قید و بند زندگی این جهانی، تأکید بر تلاش برای تولد دوباره	پری (و جن)
لزوم داشتن بصیرت و بینش درونی، اهمیت و ضرورت استفاده و تبعیت از پیر راهنما در زندگی، مبارزه با نفس و اعتماد نکردن به او در هر شرایطی	غول

۵- نتیجه

اگرچه به نظر می‌رسد عصر اساطیر قرن‌هاست که به پایان رسیده است و اساطیر کارکرد اصلی خود را از دست داده‌اند اما باورهای اسطوره‌ای حضوری کم و بیش پررنگ در ذهن و زبان انسان‌ها دارند. یکی از حوزه‌های کاربردی باورهای اسطوره‌ای،

متون و آثار تعلیمی است. مولوی هم در آثار خود به ویژه مثنوی که شاهکاری تعلیمی است، از بسیاری از این باورهای اسطوره‌ای استفاده کرده است. او با این که از خرافات و مسائل غیرعقلانی به شدت انتقاد می‌کند اما در عمل بسیاری از آن‌ها را مستقیم یا غیرمستقیم به کار می‌برد و حتی از آن‌ها در بیان مقاصد تعلیمی بهره می‌گیرد. مولوی از این طریق پشتوانه تعالیم خود را استوارتر ساخته، با این کار عمق خاصی به اثر تعلیمی خود داده است؛ زیرا باورهای اسطوره‌ای غالباً فراتر از زمان و مکان سیر می‌کنند. باورها، رفتارها و موجودات اسطوره‌ای بهانه‌ای برای تقویت تعالیم اخلاقی مثنوی است. مولوی از رفتارهایی مانند بر طبل کوبیدن هنگام ماه‌گرفتگی، جرعه بر خاک افشاندن، نصب سر خر در جالیز، آداب جادوگری و... استفاده کرده است تا گزاره‌هایی اخلاقی مانند بیدار شدن از خواب غفلت و غرور، تواضع و جوانمردی، نکوهش نفس اماره و دنیا و پرهیز از فریب خوردن از آن‌ها را بهتر به مخاطبان خود بیاموزد. مولوی همچنین از ویژگی‌های غول و پری به عنوان موجودات اسطوره‌ای، برای مقاصد تعلیمی و اثبات آموزه‌های اخلاقی، تربیتی و آموزشی خود مانند دعوت به هوشیاری و کسب بینش و تقویت دانش درونی استفاده کرده است.

منابع

۱- قرآن کریم

- ۲- آرمسترانگ، کارن. (۱۳۹۰). تاریخ مختصر اسطوره. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- ۳- اتونی، بهروز. (۱۳۹۰). جادو، زیرساختی بنیادین در جهان‌بینی اسطوره‌ای. کاوش‌نامه. دوره ۱۲، شماره مسلسل ۲۲، ص.ص. ۲۵۰-۲۳۱.
- ۴- الیاده، میرچا. (۱۳۷۵). اسطوره، رؤیا، راز. ترجمه رؤیا منجم. تهران: فکر روز.
- ۵- ----- (۱۳۸۸). شمنیسم، فنون کهن خلسه. ترجمه کاظم مهاجری. قم: ادیان.

- ۶- ----- . (۱۳۹۲). چشم‌اندازهای اسطوره. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس.
- ۷- اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۸۹). دانشنامه مزدیسنا. تهران: مرکز.
- ۸- باغبیدی، حسن. (۱۳۸۸). جادو. دایره المعارف بزرگ اسلامی (۱۷: ۲۵۰-۲۲۹). تهران: انتشارات مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۹- بهار، مهرداد. (۱۳۷۴). جستاری چند در فرهنگ ایران. تهران: فکر روز.
- ۱۰- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۰). در سایه آفتاب. تهران: سخن.
- ۱۱- جعفری، محمدتقی. (۱۳۵۷). مولوی و جهانبینی‌ها در مکتب‌های شرق و غرب. تهران: بعثت.
- ۱۲- چیتیک، ویلیام. (۱۳۸۲). راه عرفانی عشق، تعالیم معنوی مولوی. ترجمه شهاب‌الدین عباسی. تهران: پیکان.
- ۱۳- داد، سیما. (۱۳۹۰). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید.
- ۱۴- دماوندی، مجتبی. (۱۳۸۴). جادو در اقوام، ادیان و بازتاب آن در ادب فارسی. سمنان: آبرخ.
- ۱۵- رحمدل، غلامرضا. (۱۳۸۱). اخلاق اجتماعی در مثنوی. شناخت، ش ۳۳، ص.ص. ۳۰۴-۳۲۲.
- ۱۶- رضی، احمد. (۱۳۹۱). کارکردهای تعلیمی ادبیات فارسی. پژوهشنامه ادب تعلیمی، سال ۴، ش ۱۵، ص.ص. ۹۷-۱۲۰.
- ۱۷- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). سرّ نی. تهران: علمی.
- ۱۸- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۵۰). پری؛ تحقیقی در حاشیه اسطوره‌شناسی تطبیقی. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۹۷ تا ۱۰۰، ص.ص. ۱-۳۲.

- ۱۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). انواع ادبی و شعر فارسی. مجله رشد آموزش ادب فارسی. سال ۸، ش ۳۳-۳۲، ص.ص. ۹۶-۱۱۹.
- ۲۰- قائمی، فرزاد. (۱۳۸۶). نقش فلسفه تمثیلی در داستان‌پردازی‌های مولانا در مثنوی. پژوهش‌های ادبی، ش ۱۶، ص.ص. ۱۸۴-۱۹۸.
- ۲۱- کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۵۵). آفرینش زیانکار در روایات ایرانی. ترجمه احمد طباطبایی. تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- ۲۲- کمبل، جوزف. (۱۳۸۹). قدرت اسطوره. ترجمه عباس منخبر. تهران: مرکز.
- ۲۳- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۶). مثنوی معنوی. تصحیح قوام‌الدین خرمشاهی. تهران: دوستان.
- ۲۴- واحد دوست، مهوش. (۱۳۸۹). رویکردهای علمی به اسطوره‌شناسی. تهران: سروش.
- ۲۵- هینلز، جان راسل. (۱۳۸۹). شناخت اساطیر ایران. ترجمه و تألیف محمدحسین باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
- ۲۶- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۹۱). فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.